

غلبه بر بی شعوری

ریچارد کراوت و دیگران

ترجمه‌ی شهاب‌الدین عباسی



فهرست

- درباره‌ی غلبه بر بی‌شعوری ۱۱
- سیری در بی‌شعوری ۱۵
- بررسی زندگی ۵۱
۱. تنها بازی‌ای که اهمیت دارد ۵۳
۲. حماقتِ حکمت ۵۵
۳. سقراط: زندگی فلسفی ۵۷
۴. چرا باید به زندگی فکر کنیم؟ ۶۵
۵. پدرم پارکینسون داشت ۶۹
۶. زندگی بررسی‌نشده ارزش زیستن ندارد ۷۱
۷. دلمشغولی به حقیقت و خوبی ۹۹
۸. افلاطون برای لوله‌کش‌ها ۱۰۳
۹. پنج گام برای بهبود تفکر انتقادی ۱۰۹
- معنی و ارزش زندگی ۱۱۳
۱۰. مهم‌ترین چیز در زندگی ۱۱۵
۱۱. نگران نباش، مجسمه‌ها از ما مراقبت می‌کنند! ۱۱۹
۱۲. آیا زندگی معنایی دارد؟ ۱۲۳
۱۳. خواهش می‌کنم ترکم نکن ۱۲۷
۱۴. به این سنگ‌ریزه نگاه کن ۱۳۱
۱۵. من از مریخ آمدم ۱۳۳
۱۶. وایبای سابی ۱۳۵
۱۷. چرا یک زندگی معمولی می‌تواند زندگی خوبی باشد؟ ۱۴۱
۱۸. تخته‌سنگ ۱۰ میلیون دلاری ۱۴۵
۱۹. چرا چیزهای زیبا ما را شاد می‌کنند؟ ۱۴۹
۲۰. اگر آخرین انسان روی زمین بودید ۱۵۳
۲۱. تمثیل قدیمی و مدرن سامری نیک ۱۵۷
۲۲. گذر از رنج‌ها ۱۶۱
۲۳. تنهایی چیست؟ ۱۶۵
۲۴. مهره‌های ناچیز در دستگاهی بزرگ ۱۷۳

۲۷۱	۵۴	روستایی در کامبوج
۲۷۳	۵۵	باغبان و بوته
۲۷۵	۵۶	دو پسر و کشاورز فقیر
۲۷۷	۵۷	صدای روح
۲۷۹	۵۸	اینترنت با مغز ما چه می‌کند؟
۲۸۳	۵۹	آیا هنوز در غار زندگی می‌کنیم؟
۲۸۷	۶۰	دیکتاتوری موفقیت
۲۹۱	۶۱	آیا زندگی بدون درد را انتخاب می‌کنید؟
۲۹۵	۶۲	چگونه نابغه باشیم؟
۲۹۷	۶۳	«تو» چه می‌کنی؟
۲۹۹	۶۴	توصیه‌ی یک فیلسوف به نسل‌های آینده
۳۰۱		منابع کتاب

۱۷۵	۲۵	منشأهای خودکشی
۱۷۹	۲۶	عمر دوباره
۱۸۱	۲۷	دلایل یادآوری مرگ
۱۸۳	۲۸	زندگی پس از مرگ
۱۸۷	۲۹	از ادبیات کمک بگیر
۱۹۱	۳۰	چگونه از اندیشه‌ی مرگ استفاده کنیم؟
۱۹۵	۳۱	نگاهی نو به اعتیاد
۱۹۹	۳۲	هفت گناه کبیره
۲۰۳	۳۳	شیطان در جزئیات است
۲۰۵	۳۴	قورباغه‌ها جدی‌جدی می‌میرند
۲۰۷	۳۵	عقل که نباشد جان در عذاب است
۲۰۹	۳۶	بخشش
۲۱۳	۳۷	ویرانگری یا زندگی
۲۱۵	۳۸	اگر پنج ثانیه اکسیژن نبود
۲۲۱	۳۹	آدمکش خوشبخت
۲۲۳	۴۰	بازرس وارد می‌شود
۲۲۵	۴۱	دین ما به کسانی که ما را در کودکی دوست داشته‌اند
۲۳۱	۴۲	عشق به دیگری
۲۳۳	۴۳	اختراع عشق
۲۳۵	۴۴	احترام گذاشتن یا دوست داشتن؟
۲۳۹	۴۵	داستان ایوب
۲۴۵	۴۶	معنی زندگی چون دود
۲۴۹	۴۷	اگر فشار روی خودت حس می‌کنی
۲۵۱	۴۸	من گرسنه بودم و تو به من غذا دادی
۲۵۳	۴۹	امید یا خوشبینی؟
۲۵۵	۵۰	امید به یک نور
۲۵۹	۵۱	بی‌کی‌گای
۲۶۱	۵۲	چرا باید شاد بود؟
۲۶۵		تغییر در زندگی
۲۶۷	۵۳	گفتگوی ۵۷ سال فاصله

سیری در بی‌شعوری

برخی از اندیشمندان معتقدند که درجه‌ای از بررسی باید در زندگی در کار باشد. نیچه می‌گفت: «ته شک بلکه یقین است که انسان را دیوانه می‌کند.» یقینی که بر اساس تجربه‌ها و تأملات عمیق نیست. مثل کسی که کلید خانه‌اش را دم در خانه گم می‌کند و چند متر آن طرف‌تر دنبال آن می‌گردد، چون «دم در خانه تاریک است و آنجا روشن.» این اندیشمندان می‌گویند ما معمولاً تالارهای تاریک ذهن خود را نمی‌کاویم و اعمال و رفتار خود را بررسی نمی‌کنیم، بلکه راه ساده‌تر را پیش می‌گیریم و به چیزهای مأنوس و راحت که در ظاهر، «روشن» به نظر می‌رسند ولی نتیجه‌ی درست ندارند، می‌آویزیم. به نظر آن‌ها اگر تردید و تأمل کنیم و دست به سنجش بزنیم، به نتیجه‌های حقیقی‌تری می‌رسیم.

بی‌شعوری پدیده‌ی عجیبی نیست و می‌تواند به شکل‌های مختلف دربیاید و در افراد و جوامع و نهادهای مختلف خودنمایی کند. هم الگوهای خُرد دارد و هم الگوهای متوسط و کلان. برخی روانشناسان و نویسندگان، جسورانه می‌گویند دنیا پر از آدم‌های بی‌شعور است. اما در کتاب حاضر، محور ارائه‌ی آمار نیست. گاهی در امور مهم انسانی، به تعبیر ویلفرد کنتول اسمیت محقق کانادایی اهمیت «فعل» بیشتر از «اسم» است. با این حساب فعل به قول طالبوف «بی‌شعورانه» می‌تواند از افرادی هم که مشهور و متجاهر به بی‌شعوری و حماقت نیستند، سر بزنند. وقتی فعل بی‌شعورانه تکرار پیدا کند و روی شخصیت و منش فرد تأثیر ماندگار بگذارد، اسم «بی‌شعور» گویای کیفیت نگرش و شیوه‌ی زندگی وی خواهد بود. بی‌شعوری آمیزه‌ای از نقص و ناراستی در ذهنیت، و نادرستی در عمل است. گاهی پیامدهای کوچک دارد و گاهی می‌تواند پیامدهای عظیم داشته باشد. این پیامدها گاه متوجه خود فرد است گاه متوجه دیگران، و گاه هر دو.

در یکی از نظرسنجی‌ها با عنوان «بی‌شعوری یعنی...» (۱۳۹۶) چنین پاسخ‌هایی درباره‌ی معنی و مفهوم بی‌شعوری و مصداق‌های آن آمده: «ناجوانمردانه در مورد دیگران قضاوت کردن»، «پیشنهاد رابطه‌ی نامشروع به دختری که هیچ رابطه‌ای با آن فرد ندارد»، «بی‌احترامی به دیگران»، «بازی با جان مردم»، «کسی که ساعت سه صبح بوق می‌زند، کسی که در خیابان در جای نامناسب دوبله پارک می‌کند، کسی که تمام مسیر را با نور بالا ماشین می‌راند، کسی که کنار ساحل آشغال می‌ریزد و در همین حال از سواحل فلان کشور تعریف می‌کند، کسی که بدون رعایت نوبت نان می‌خرد»، «کسی که سرک در تلفن همراه دیگران می‌کشد»، «کسی که خودش هزار عیب دارد و از دیگران عیب می‌گیرد»، «کسی که دیگران را اذیت می‌کند»، «خودخواه بودن و حق مردم را خوردن، وسط حرف دیگران پریدن، قبول نکردن خطای خود»، «در هر موضوعی وارد شدن و اظهار فضل کردن»، «کسی که سیگار می‌کشد و ته سیگار را در خیابان می‌اندازد»، «دزدی و سرقت و اعتیاد و فروش مواد مخدر و رشوه و اختلاس و زیرآب‌زنی و تظاهر»، «اذیت کردن جسمانی زن و دختر مردم در مترو»، «بی‌شعوری یعنی عدم تعادل، اینکه نتوانی ویژگی‌های مثبت و منفی درونت را بفهمی»، «بی‌شعوری یعنی فاش کردن اسرار دیگران، اختلاف‌افکنی در میان خویشاوندان»، «پافشاری روی فکر غلط»، «بی‌شعوری یعنی اینکه بخواهی عقایدت را به اجبار به بقیه غالب کنی»، «بی‌شعور یعنی فقط حرف خودت درسته»، «بی‌شعور یعنی کسی که ساعت‌ها ماشین‌اش را با آب شهری بشورد»، «بی‌شعوری یعنی احترام نگذاشتن به قانون»، «حیوان‌آزاری»، «بی‌شعور یک فحش نیست یک شخص است. بی‌شعور یعنی کسی که شرافت و انسانیت را در ازای هر چیزی زیر پا می‌گذارد، حتی در ازای حقیرترین چیزها»^۱.

پیش از انتشار کتاب «غلبه بر بی‌شعوری»، در اینستاگرام نشر خزه (فروردین ۱۳۹۹) و نیز دو منبع دیگر، سه سؤال با این محورها طرح کردیم و از مخاطبان این صفحه خواستیم که به آنها پاسخ بدهند. پرسش‌ها این بود که چه تعریف و تصویری از

آرتور کانن دوپل در یکی از داستان‌های شرلوک هولمز به موضوع قتل می‌پردازد که ذهن هولمز را سخت درگیر کرده بود. هولمز سرانجام متوجه شد که مقتول خودش قاتل بوده و برای آنکه مرگ خود را به گردن شخصی بیندازد که با او دشمنی داشته، صحنه‌ی خودکشی‌اش را چنان طراحی کرده که قتل به دست آن شخص جلوه کند. آسیب کار او محدود و بیشتر متوجه خودش بود. اما در داستان پادشاه و وزیر جهود در مثنوی، وزیر بدخواه برای نفوذ در میان مسیحیان و اختلاف‌افکنی و کشتار در میان آن‌ها به پادشاه وقت می‌گوید گوش و بینی وی را ببرد و او را به ظاهر از خود طرد کند. وزیر پس از اینکه در میان آن‌ها نفوذ کرد و جای خود را استوار ساخت عاقبت برای اتمام نقشه‌ی شومش خودش را کشت. و پس از او مردم برای تعیین جانشین وی به جان هم افتادند و خون‌های بسیار ریخته شد.

مولوی می‌گوید آن شاه و وزیر دچار «احولی» یعنی دویینی بودند و حقیقت واحد دین موسی و مسیح را درک نمی‌کردند. و می‌گوید آن‌ها «نادان و غافل» از قدرت الهی بودند. ولی نمی‌گوید آن‌ها کودن و بی‌اطلاع بودند. وزیر، آدم بسیار زیرکی بود که «از مکر بر آب گره می‌بست».

بی‌خردی زمان و مکان نمی‌شناسد

دست‌کم در ۱۰۰ سال اخیر کلمه‌ی بی‌شعوری به معنای امروزی یا نزدیک به آن به کار رفته. محمدتقی بهار ملقب به ملک‌الشعرا، شاعر، نویسنده و سیاستمدار ایرانی (۱۲۶۵-۱۳۳۰ش)، صاحب کتاب سبک‌شناسی، در شعری که درباره‌ی نمایندگی و خرید رأی برای انتخابات مجلس است، بی‌شعوری را نزدیک به معنای امروزی به کار می‌برد.^۱ عبدالرحیم طالبوف نویسنده‌ی ایرانی (۱۲۵۰-۱۳۲۸ یا ۱۳۲۹ش) صاحب کتاب پندنامه‌ی مارکوس (تفکرات مارکوس اورلیوس قیصر روم)، می‌نویسد: «جنگ ... از بی‌شعوری ناپلئون سوم میان دو ملت ... در گرفت.»^۲ در لغت‌نامه‌ی دهخدا برای بی‌شعور معانی‌ای مانند نادان و احمق، بی‌عقل، و بی‌ادراک برشمرده شده است.

۱. بی‌شعوری که ندارد پروپایی سختش / گفت گویند سخن‌های فلان بی‌پروپاست.

۲. به نقل از فرهنگ بزرگ سخن، دکتر حس انوری، ۲ / ۱۱۵۱.